

نقش مردم در حکمرانی بعد از مسئله مشروعیت نقش درجه یک است/ پیاده شدن اصل 44 اولین گام برای نزدیک شدن به حکمرانی مردمی

تحول اجتماعی؛ برای شناخت مولفه‌های الگوی حکومتی اسلام، جایگاه و نقش مردم در آن و نسبت وضعیت فعلی جامعه ما با آن به سراغ حجت‌الاسلام و المسلمین حمیدرضا مهدوی ارفع، استاد حوزه، پژوهشگر نهج‌البلاغه و مسئول نهضت جهانی نهج‌البلاغه خوانی رفتیم و با او به گفتگو نشستیم. گفتگویی که از جامعه مطلوب اسلام و حکومت امیرالمومنین آغاز می‌شود و در ادامه درباره جامعه امروز و گام‌های عملیاتی برای حرکت در مسیر حکمرانی مردمی هم مطالب مهمی طرح می‌کند.

*اول از همه می‌خواهیم بدانیم مولفه‌های اصلی جامعه مطلوب در قرآن و نهج‌البلاغه چیست؟

به طور کلی جامعه مطلوب جامعه‌ای است که همه نظامات اجتماعی اعم از حکمرانان و مردم، دست به دست هم بدهند که بشر را در بستر اجتماع به هدف اصلی خلقت خودش نزدیک کنند. به جهت اینکه عالم هستی یک کل به هم پیوسته است، خدا برای آن هدف واحدی قرار داده که شایسته‌ترین هدف است و همان عبودیت است. اما به طور مشخص‌تر مولفه‌های جامعه مطلوب را اینطور می‌توان نام برد:

اولین مولفه قطعاً علم و معرفت است؛ چون در دستگاه توحیدی از یک طرف انسان مختار است، از طرف دیگر خدا خیر و شر او را بهتر تشخیص می‌دهد. مادامی که سطح فهم او -چه فرد چه جامعه- به ترازوی نرسد که فلسفه امر و نهی خدا که مستند به مصالح و مفساد است، را تشخیص بدهد دائماً در تنش بین ارزش‌های حقیقی و غیرحقیقی خواهد بود. در تمام ادیان آسمانی اول از همه بحث معرفت است، حتی خیلی روشن‌تر به مسئله آموزش و حتی به مسئله خواندن تاکید شده است. هرچقدر معرفت عمیق‌تر و دقیق‌تر و بیشتر باشد، راحت‌تر به مصلحت و مفسده پشت اوامر و نواهی پی می‌برد و در درونش هم دستگاهی است که جلب مصلحت و دفع مفسده می‌کند.

*اگر اینطور باشد هرچه تجربه بشر بیشتر شود باید مصلحت و مفسده را بهتر تشخیص دهد. غرب از منظر ساختار اجتماعی مدرن قطعاً از ما جامعه باتجربه‌تری است، پس چرا بیشتر به سمت رعایت امر و نهی خدا نرفته است؟

دلیلش این است که در مسیر کشف مصلحت و مفسده باید صدای عقل و فطرت به گوش برسد اما پارازیت‌های زیادی وجود دارد که نرسد. اولین پارازیت را هم ابلیس با دروغی که به آدم و حوا گفت ایجاد کرد. نحله‌ها، مکتب‌ها، ایسم‌ها و فلسفه‌های مختلف در عرض فلسفه توحیدی و فطری صحبت می‌کنند و اینقدر هم صدایشان بلند است که صدای فطرت به گوش نمی‌رسد. یک دانشمند غربی مسیحی در کتاب خود به نام «سرگذشت تمدن‌ها» سوال شما را اینطور پاسخ داده است: «بار دیگر جهان وضوح و روشنی خود را از دست داد زیرا پروفیسورها از پیغمبران پیشی گرفتند».

*به بحث قبل برگردیم. دومین مولفه جامعه مطلوب چیست؟

دومین مولفه معنویت و اخلاقی است. جوانمردانه برخورد کردن، صداقت و وفاداری، ارزش‌های اخلاقی و توجه به ماوراء داشتن از لازمه‌های جامعه مطلوب است. اما این مولفه هم مرهون مولفه اول است یعنی معنویت و اخلاقی که فاقد مبنای فکری و عقلانی باشد هم انحراف می‌آورد. داعش و سلفی‌گری محصول همین موضوع است.

مولفه سوم اقتصاد و معیشت است. جامعه مطلوب جامعه‌ای است که از فقر در همه جوانب بری باشد. امیرالمومنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «الفقر موت الاکبر» فقر، مرگ بزرگتر است. جای دیگر به پسرشان محمد حنفیه می‌فرماید: «اخاف علیک الفقر» من برای تو از فقر می‌ترسم و نگرانم، چرا؟ چون «فان الفقر مدهشته للعقل، منقصه للدين، داعية للمقت» فقر مدهوش‌کننده عقل و آسیب‌زننده به دین و کینه‌ایجادکننده نسبت به جامعه است.

مولفه چهارم مبارزه با موانع رشد و پیشرفت است که امروز تحت عنوان «استکبارستیزی» از آن یاد می‌شود. کسانی هستند که فکر می‌کنند کبیرتر از بقیه‌اند و با این کبر دیگران را می‌خواهند برده خود کنند. جامعه‌ای که بعد از ایجادش خوب است، اخلاق و معنویت و تلاش دارد اما بعد سلبی ندارد مثل انسانی است که قوه غضب ندارد،

مال و ناموسش را می‌برند، حرمتش را هتک می‌کنند عین خیالش نیست.

مولفه پنجم مبارزه با فقر و فساد و تبعیض است. یک وقت مردم را به طور ایجابی برخوردار می‌کنیم زمانی هم هر جا زالویی دارد خون مردم را می‌خورد را از بین می‌بریم.

مولفه ششم سبک زندگی است. در جامعه مطلوب سبک زندگی باید با فلسفه وجودی و نگرش انسان به هستی همخوانی داشته باشد. در محیطی که هیچوقت باران نمی‌بارد به سقف شیروانی نیاز نداری ولی در محیط دائماً بارانی باید حتماً سقف خانهات را شیروانی کنی. محیط زیست فرهنگی هم باید سبک زندگی خودش را جاری کند. مشکلی که ما الان در جامعه‌مان داریم این است که در حوزه اندیشه مومنانه زندگی می‌کنیم در سبک زندگی مشرکانه! این تعارض به نفع سبک زندگی غلط غربی تمام خواهد شد.

یک مولفه دیگر هم هست که امیرالمومنین بسیار بر آن اصرار دارند؛ «پیوستگی میان مردم و حاکمان» که از هر شش مولفه قبلی مهم‌تر است. یعنی جامعه اگر ناخواسته فقیر شود آنقدر آسیب نمی‌بیند که اگر بین مردم و حاکمیت شقاق و انشقاق ایجاد شود. امام در خطبه 216 نهج‌البلاغه که فلسفه حقوق متقابل را بیان می‌کنند می‌فرمایند بزرگترین حقی که خدا واجب کرده نه حق مادر است نه حق استاد و نه حق مری است. حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است. بعد ایشان دلیل این موضوع را هم به صورت شفاف می‌گویند که خلاصه‌اش این است: هر بلایی سر جامعه بیاید اعم از فرهنگی، سیاسی، امنیتی و... به خاطر رعایت نشدن این حق، و هر آرزو و آرمانی که محقق شود به خاطر رعایت شدن این حق است.

* جایگاه فقه در این مولفه‌ها کجاست؟

اولاً فقهی که الان من و شما با آن آشنایم فوق‌العاده ناقص است. فقه اصغر اصغر اصغر است که فقط درباره فعل مکلف در بخش عبادات و معاملات خاص است. ما فقه تربیت، فقه کشاورزی، فقه شهرسازی... نداریم. ساختمان از نظر اسلامی چقدر بلند باشد؟ نمیدانیم. پس اگر منظورتان از فقه همین فقه متعارف باشد این فقه جایگاهی ندارد چون این فقه اساساً در فضای فعل مکلف فردی تعریف شده است. فقهی که بخواهد حکمرانی بکند اولین زمینه‌اش فقه امنیت است. فقه امنیت کجای رساله‌هاست؟ اگر منظورمان آن فقه باشد، سبک زندگی و اقتصاد و هنر و رسانه و معاهدات بین‌المللی و... همه ذیل فقه است.

* صرف اینکه فقها درباره این موضوعات صحبت کنند و فتوا بدهند منظورتان است؟

نه. باید بتوانند فقه نظام ارائه کنند. ما یک فقه فردی داریم که الحمد [] در آن خیلی جلوییم! درباره ناخن جویدن هم حکم داریم. اما امروز که حکومت دینی تشکیل داده‌ایم و در انتظار حکومت دینی جهانی هستیم باید فقه نظام داشته باشیم. فقه نظام دیگر درباره فعل مکلف فردی نیست. درباره آحادی است که به هم پیوسته‌اند و اجتماع تشکیل داده‌اند.

* وارد بحث حکمرانی مردمی بشویم: حدود حضور مردم در حکمرانی اسلامی چیست؟

فهم پاسخ این سوال به سوالی ابتدایی‌تر در اصول اعتقادات برمی‌گردد: نسبت انسان مخلوق خدا با خالقش در رفتارها، تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌هایش چیست؟ خداوند خیر و شر انسان را اعلام کرده ولی اختیار را هم از او نگرفته. حکومت، سیستمی است که می‌خواهد حکم خدا را در زمین پیاده کند. اگر خود صاحب حکم که خداست نخواست انسان‌ها با جبر هدایت شوند، حکومت هم نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

نقش مردم در حکمرانی بعد از مسئله مشروعیت نقش درجه یک است. حکومت تا براساس شاخص‌ها و فرایندی که خداوند تعیین کرده شکل نگیرد مشروعیت ندارد بنابراین هیچ فعل و انفعالی هم در آن مشروعیت ندارد. مثل این است که من خانه شما را غصب کنم، بچه‌هایم در خانه شما هیئت برگزار کنند. هرکاری اینجا باطل است: چه نماز بخوانی چه شراب بخوری چه سینه بزنی. اما بعد از مشروعیت نقش مردم چیست؟

اولاً در شکل‌گیری حکومت نقشی اساسی است. یعنی حاکمی مثل امیرالمومنین هم مشروعیت داشته باشد مقبولیت نداشته باشد حکومت نمی‌تواند بکند. ثانیاً در اداره حکومت نقش اصلی است. امیرالمومنین می‌فرماید جز اطلاعاتی که گفتنشان به امنیت لطمه می‌زند، حق شماست که من همه چیز را شفاف به شما بگویم. حکومت

موظف است تسهیل‌گری و پشتیبانی کند تا مردم امورات را پیش ببرند. حتی تامین امنیت هم در دیدگاه اسلام بخش قابل توجهی‌اش وظیفه خود مردم است. ما اول انقلاب این را تجربه کردیم. بسیج محصول این باور امام بود که امنیت را باید خود مردم تامین کنند. ثالثاً نظارت بر حکومت که بزرگترین وظیفه مردم بعد از شکل‌گیری حکومت است. این نظارت هم از دو جهت است: نظارت به اینکه از بیرون آسیبی نبیند: اشتباه انتقاد و اعتراض نکند که حکومت تضعیف بشود، و نظارت به اینکه از درون آسیب نبیند: دچار فساد و انحراف و ظلم نشود.

*در توضیح اینکه اداره حکومت مردمی باشد می‌توانید مصادیق دیگری ذکر کنید؟

اگر ما بخواهیم به یک حکومت واقعا اسلامی برسیم، باید به این سوال جواب بدهیم که دولت امیرالمومنین وزارت اقتصاد و کار و ورزش و ... داشته است یا نه؟ این فرهنگ بین مردم جا افتاده بود که دولت مثل پدری است که باید از شما حمایت کند که شما کار کنی، تجارت کنی، بازار برپا کنی، از سودش هم درصدی بدهی که مقدمات را فراهم کند و تسهیل‌گری کند.

حضرت در ابتدای نامه به مالک اشتر می‌فرماید حکومت چهار وظیفه دارد:

1. امنیت: مراقب باش دشمنی، خطری متوجه جامعه و فعالیت‌های مردم نباشد.
2. عمرانی: حکومت باید زیرساخت‌ها را بسازد. مردم عادی نمی‌توانند مثلاً پالایشگاه بسازند یا با کشورهای دیگر قرارداد ببندند.
3. فرهنگ: آموزش و پرورش و ایجاد زمینه رشد فکری برای مردم
4. مدیریت مالیات و بیت‌المال به نفع مردم

مورد روشن و شفافش جنگ است. وقتی به کشوری حمله می‌شود یا فرار است جنگی درگیر، وظیفه حاکمیت در صدر اسلام فقط حکم جهاد و هدایت مردم به جهاد بوده است. اینقدر این فرهنگ برای مردم جا افتاده بوده که وقتی می‌گفتند باید به جهاد بروید، مردم اسلحه و اسب و آذوقه و سپرشان را خودشان می‌خریدند، آذوقه زن و بچه‌شان را خودشان می‌خریدند و می‌گذاشتند. دولت مسئولیت ستادی دارد نه اجرایی، مگر در مواردی که عرض کردم.

*پس قرآن و نهج‌البلاغه طرفدار خصوصی‌سازی و دولت حداقلی هستند درست است؟

بله.

*آیا در دوران حکومت امیرالمومنین چنین حکمرانی مردمی شکل گرفته بود؟

همانطور که عرض کردم بله، اما مشکلی که امیرالمومنین با آن رو به رو بود این بود که 25 سال از الگوی حکمرانی پیامبر در همه زمینه‌ها انحراف ایجاد شده بود. اولین دلیل این انحراف این بود که کسانی سرکار آمده بودند که فقه حکومت نمی‌دانستند. مثلاً آمدند به یکی از این خلفا گفتند حالا که جنگ اینقدر هزینه دارد طلا و زیورآلات کعبه را بفروشیم خرج جهاد کنیم؟ او گفت چه حرف خوبی! بعد با امیرالمومنین مشورت کردند، حضرت فرمود خدا روزی که پیامبرش را فرستاد برای هر مالی حکمی مشخص کرد که مثلاً این خمس است، زکات است، فدیه است... دربارہ اموال کعبه چیزی نگفته است و خدا نه جهل دارد نه فراموش کرده است. پیامبر هم به این اموال دست نزدند پس تو هم دست نزن.

پس دلیل اول این انحراف، نداشتن دانش حکمرانی براساس اسلام بود، دوم داشتن انگیزه‌های فاسد و سوم، قبیله‌گرایی و حزب‌گرایی. به همین دلیل، ذهنیت جامعه درباره حکومت اسلامی و چیستی آن کاملاً به هم ریخته بود. پرتنش‌ترین مسئله برای امیرالمومنین برگرداندن جامعه به حکومت به شیوه پیامبر بود. یک سوال مهم درباره نهج‌البلاغه که خیلی از نخبگان نتوانستند به آن پاسخ بدهند این است که چرا امیرالمومنین که خودش حاکم جامعه است، مدام از پیامبر حرف می‌زند؟ جواب این است که باید به پیامبر درست برگشت تا الگوی عمل او دوباره پذیرفته شود تا بشود آن را اجرا کرد.

مثلاً حساب ویژه برای صحابه پیامبر چیزی بود که در این ربع قرن فاصله بین حکومت پیامبر تا حکومت

امیرالمومنین برای همه جا افتاده بود. زیر چرا با امیرالمومنین مشکل پیدا کرد؟ چون امیرالمومنین میخواست مثل زمان پیامبر بیت المال را مساوی تقسیم کند. اتفاقی که الان هم دارد می افتد. ما دهه شصت در فرهنگی زندگی کردیم که دهه نود وارونه شده بود و برگشتن به آن فرهنگ کار بسیار دشواری است اما نشدنی نیست.

*اگر بخواهیم از حکمرانی مردمی عینی تر بحث کنیم مسائلی پیش می آید که یکی از آنها همین بحث امنیت است. امیرالمومنین در نهج البلاغه بحث امنیت را مطرح کرده اند و از نگاه حضرت، حاکم باید همه چیز را با مردم در میان بگذارد مگر آنچه مضر به حال امنیت جامعه باشد. اما ما می دانیم که همیشه در «برهه حساس کنونی» هستیم و به خاطر شرایط کشورمان که دشمن و توطئه علیه آن زیاد وجود دارد، سالهاست مسئله امنیت تبدیل به دستاویزی برای مسئولین شده که با مردم شفاف نباشند و به بهانه دشمن شاد شدن فضایی برای انتقاد هم فراهم نمی کنند. در این شرایط هم فرمایش امیرالمومنین قابل اجراست؟

اتفاقاً الان اولویت هم دارد چرا که هر نظامی -چه توحیدی چه غیر آن- اگر عقبه مردمی اش را از دست بدهد دوامش تقریباً محال است. این عقبه هم با زور و زر و تزویر به دست نمی آید. با اعتماد و سهم دادن به مردم ایجاد می شود. فتنه 88 را به یاد بیاورید: تا وقتی به اتکاء به توان حکومتی می خواستیم مشکل را حل کنیم، هشت ماه معطل شدیم. به محض اینکه مردم به صحنه آمدند مسئله حل شد. در این قصه ما یک برگ برنده داریم آن هم این است که رهبر انقلاب تا بن دندان به حضور مردم در صحنه باور دارد و تمام تلاشش این است که مردم ببینند همین مجموعه های فرهنگی که بدون نیروی دولتی کار می کنند چه کسانی هستند؟ جوانان امید داده شده ای هستند که رهبر انقلاب فرمود نور چشم منند. جوانان مومن انقلابی که رهبر به آنها افتخار کرده است. الان حاکمیت نه فقط پذیرفته که اینها را ببیند، که فهمیده باید مشکلات به دست همین ها حل شود.

*رهبر انقلاب روی حضور در صحنه مردم، خصوصاً در انتخابات ها و در وقایعی مثل فتنه که مثال زدید تاکید زیادی داشته اند. اما فکر می کنید بستر حضور واقعی مردم در عرصه حکمرانی مثل اقتصاد، قانونگذاری یا شبیه اینها هم فراهم شده است؟ شاید گفتن درصد سخت باشد، ولی به طور کیفی داریم به سمت حکمرانی مردمی می رویم؟

به نظرم به سمتش می رویم البته موانعی هم وجود دارد. یک آفت که در نگاه به حکمرانی مردمی وجود دارد این است که بخش مردمی را دولتی کنیم. یعنی به جای اینکه بگوییم فلان سازمانی که از طرف حاکمیت عهده دار فعالیت مردمی است، در یک روند 5-6 ساله کوچک بشود و کار واقعی از تصمیم سازی، طراحی و اجرا به فضاهای مردمی سپرده شود، یا در اقتصاد، شرکت های دانش بنیان عهده دار بسیاری از مسائل بشوند -که به نظر من شرکت های دانش بنیان تنها مدلی است که حکومت اجماً درست عمل کرده است- همین فضاهای مردمی را ببریم زیرمجموعه دولت. این اشتباه است. پس می توانم بگویم وضعیت نسبت به گذشته خیلی بهتر شده است اما نسبت به وضع مطلوب خیلی عقیم.

*تا اینجا بیشتر از زاویه حکومت صحبت کردیم. حالا اگر حکومت را کامل کنار بگذاریم و بخواهیم با مردم صحبت کنیم که باید چه ساختارها و رویدادهایی را برای مشارکت در حکمرانی ایجاد کنند، نهج البلاغه چه آورده ای برایمان دارد؟

براساس خطبه 216 پاسخ می دهم: اولاً در یک حکومت اسلامی مردم اول باید به این باور برسند که حکومت از خودشان و برای خودشان است. لذا هیچ اولویتی بالاتر از حفظ نظام نباید داشته باشند. ثانیاً باید این فهم هم در مردم هم در دولت ایجاد بشود که همه شبکه نصرت ولی هستند. فرق ما با حکومت های دیگر این است که هم بالای سر دولت مان ولی هست هم بالای سر ملت. ولی فقیه فقط رئیس دولت نیست. ضمن این فهم باید تعاون هم بکنند که ولی به اهدافش برسد. اصلاً اولین جهاد تبیین رسماً با همین عنوان از همین خطبه است: حضرت در این خطبه فرموده حالا که فهمیدید تمام مشکلات جامعه با ادای حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی حل می شود، «فَعَلَّيْكُمْ بِالتَّصَاحُ فِي ذَلِكَ وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ» هم این را به همدیگر بفهمانید -که این همان جهاد تبیین است- هم به همدیگر برای انجامش خوب کمک کنید.

*تعاون به چه شکل جریان پیدا می کند؟

اصطلاحی داریم تحت عنوان امت سازی، امروز رهبر انقلاب به آن می گویند جامعه پردازی. امام جامعه که کار شخصی ندارد که مثلاً من بروم برایش سبزی بخرم یا لباسش را بشویم یا... امام جامعه کارش ساخت جامعه الگو است. این یعنی همان هفت محور بیانیه گام دوم. هم مردم به طور فردی هم به طور اجتماعی وظیفه دارند این

هفت محور را دنبال کنند. در این کار باید تعاون کنند. وقتی بخواهند تعاون کنند به این نتیجه می‌رسند که از افراد به تنهایی کاری بر نمی‌آید حتی دیگر از موسسات هم به تنهایی کاری بر نمی‌آید. باید جبهه‌سازی کرد.

شبکه‌سازی نیروهای خوش‌انگیزه مهم‌ترین کاری است که ما برای ادای حق والی می‌توانیم انجام دهیم. در قدیم شخصی هیئت تشکیل می‌داده در واقع چه می‌کرده؟ به برکت امام حسین، پنجاه نفر، صد نفر، هزار نفر را متشکل می‌کرده بعد از خود اینها تیم می‌گذاشته کار کنند، چایی بدهند، صحبت کنند و ... حالا یکی باید بیاید این هیئت‌ها را به هم وصل کند. این گروهان‌ها را بکند گردان، گردان‌ها را بکند تیپ، تیپ‌ها را بکند لشکر، لشکرها را بکند قرارگاه. باز هم کار مردمی است. فقط حاکمیت باید بسترسازی کند، حمایت کند، تسهیل کند و نظارت کند.

* برای موضوع «شبکه‌سازی» می‌توانید ارجاع مستقیم به نهج البلاغه بدهید؟

بله. در خطبه 25، 27 و چند جای دیگر حضرت می‌فرماید مشکل من با شما مردم این است که بدن‌هایتان کنار هم است ولی قلب‌هایتان نه. یعنی شما از نظر اراده، خواست، حب و بغض شبکه نیستید. در خطبه 192 بند 13 حضرت می‌فرماید مومنانی قبل از شما بودند که زیر شکنجه طاغوت‌ها استقامت کردند، خدا از حسیض ذلت و بدبختی و ناامنی نجات داد که خیالش را هم در سر نمی‌پروراندند ولی دوباره سقوط کردند. چرا؟ دلیل رسیدن از بدبختی به عزت و خوشبختی فقط وحدت گفتمانی بود: خواسته‌های آنان یکی بود، دست‌هایشان مددکار یکدیگر، نگاه‌هایشان به یک سو، همه با امامشان یک دست... یکی سقوط کردند؟ آن گاه که به تفرقه روی آوردند دل‌ها و کارهایشان دوگانه شد، به حزب‌ها و گروه‌ها پیوستند، خدا هم لباس کرامت را از تن‌شان بیرون آورد، نعمت‌های فراوانشان را از آنها گرفت.

* اگر بخواهیم در میدان صحبت کنیم، امروز حکومت اسلامی برای نزدیک شدن به حکمرانی مردمی و مشارکت حداکثری مردم چه کاری باید انجام دهد؟

اولین کار این است که اصل 44 را به طور واقعی پیاده‌سازی کند. این اصل از زمان مصوب شدن تا امروز اسمی اجرا شده و نه واقعی. چندان نماینده مجلس و وزیر شرکت می‌زدند کارخانه را به خودشان می‌فروشد. اصل 44 باید از دست صاحب‌منصبان دریابد، ستادی داشته باشد و واقعا به مردم واگذار شود.

در حوزه فرهنگ هم باید تجمیع ساختارهای حاکمیتی اتفاق بیفتد. من به بهانه فاجعه شیراز پستی منتشر کردم و در آن لیستی از نهادهای فرهنگی گذاشتم که اینها چه بودجه‌ای برای کار فرهنگی می‌گیرند. کل بودجه دولت در سال 1360 برای کارهای فرهنگی 4 میلیارد تومان بوده است در حالی که همین بودجه در سال 1400، به 105 هزار میلیارد تومان رسیده است! خروجی هم دائم بدتر شده است: اعتیاد بدتر شده، خودکشی بدتر شده و... این بودجه چه خاصیتی داشته است؟ یکی از دلایل تعدد و تکثر این ساختارهاست که باید تجمیع شوند.

از طرف دیگر ماهیت ساختارهای فرهنگی حاکمیتی باید صرفاً ستادی باشد. حتی قرارگاه هم نباید باشد. باید ستادی محض باشد و اصلاً در اجرا وارد نشود. به قدر کافی نیرو، امکانات، فکر، ذوق، هنر، سلیقه در مردم وجود دارد که اجرا کنند. ساختارهای حاکمیتی فقط باید در سیاست‌گذاری کلان، نظارت راهبردی و پشتیبانی فعال باشد. خود آقا در حکم‌شان به اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی گفته‌اند: شورا باید در جایگاه حمایت از حرکت‌های خودجوش مردمی باشد.

دیگر اینکه تمام نهادهای انقلابی که سازمان شده‌اند باید برگردند. مثل نهضت سوادآموزی یا بسیج. اینها وقتی سازمان شدند ناکارآمد شدند. این یک خطای راهبردی بود. بسیج و نهضت و ... همه یعنی قیام مردمی برای حل مسائل خود. متأسفانه ما بعد از جنگ تمام الگوهای نهضتی و مردمی خود را تبدیل به سازمان کردیم. حالا بسیج منتظر است از بالا بخشنامه و بودجه بیاید، از پایین گزارش. نهضت سوادآموزی، جهاد سازندگی و دانشگاهی هم همینطور.

و نکته آخر هم چرخش مدیریتی است. البته این سالها اتفاقات خوبی افتاده است، اما هنوز در گلوگاه‌های مدیریتی آدم‌های سالخورده کهنه چسبیده به مدل‌های غلط، تصمیم‌گیری و اجرا می‌کنند. با مدل هیئت‌های موتلفه فقط تا آستانه پیروزی انقلاب می‌شد جلو آمد نه بیشتر، اما ما هنوز اصرار بر آن مدل داریم. باید چرخش مدیریتی، اول به معنای چرخش تفکر مدیریتی، بعد عناصر مدیریتی جدی گرفته بشود که در همه اینها رهبر انقلاب جداً زحمت کشیده‌اند.

نویسنده : admin, تاریخ ارسال : سه شنبه 9 خرداد 1402 ساعت 12:36 بعد از ظهر